



## درس تفسیر سوره مبارکه جن جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾ (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲) وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳) وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴) وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَنْ تَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵) وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶) وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (۷) وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مِثْلَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا (۸) وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا (۹) وَأَنَا لَا نَذَرُ أَشْرًا أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰) وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِمَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا (۱۱) وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نَعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲) وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (۱۳) وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۴) وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱۵)﴾

این عظمت و جلال کلام خداست، چند تا جن آمدند در مجلس درس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، چیزهایی فهمیدند و ایمان آوردند و به قوم خودشان برگشتند و به قوم خودشان مطالبی را منتقل کردند، رابطه خودشان را با انسان‌ها ذکر کردند، پیوند انسان‌ها را با خودشان ذکر کردند، از سوابق قوم خودشان با خبر کردند، اختلاف‌های فکری خودشان را مطرح کردند، رابطه خودشان را با خدا طرح کردند، ایمان خودشان را به خدا ذکر کردند، اینکه

نمی‌توانند در قلمرو قدرت خدا وارد بشوند ذکر کردند، اینکه نمی‌توانند از قدرت خدا فرار کنند این را ذکر کردند، عدل خدا را ذکر کردند که او نه کم و نه زیاد به احدی ستم نمی‌کند، از قیامت خبر دادند، گفتند یک عده از ما مسلمان هستیم، یک عده ظالم هستیم و این ظالمان هیزم جهنم هستند. اینها تقریباً ده، بیست مطلب یعنی مطلب است که جن‌ها گفتند؛ اما خدا دارد گزارش می‌دهد. شأن نزول نیست، قصّه نیست، نقل و داستان و افسانه و امثال آن نیست که زید بگوید جن‌ها رفتند، عمرو بگوید جن‌ها رفتند یا خود پیغمبر بگوید جن‌ها آمدند با من این حرف‌ها را زدند. این را مستقیماً خدا دخالت کرده است، گفته یک عده را ما فرستادیم آنجا، اینها این مطالب را دیدند، این مطالب را گفتند، این مطالب را ایمان آوردند و درباره کلّ جهان سخن گفتند که آسمان چه بود، زمین چه بود، رابطه ما با آسمان و زمین چه بود. این صدر و ساقه این یک صفحه آدم را متحیر می‌کند! وقتی خدا دارد حرف جن را نقل می‌کند، چگونه نقل می‌کند! چون این صدق محض است. اگر - معاذالله - خلاقی در این حرف‌ها بود که خدا نمی‌گفت اینها این‌طور گفتند، این‌طور گفتند، این‌طور گفتند و ساکت باشد. همه را با تصدیق دارد نقل می‌کند. این یک تابلویی است. جهان قبلاً چه بود، الآن چه بود! ما قبلاً کجاها می‌رفتیم، الآن چه شده! قبلاً می‌رفتیم از آسمان‌ها خبر می‌گرفتیم؛ اما الآن راه بسته است، معلوم می‌شود خبر جدیدی در عالم آمده است؛ یعنی از بالا تا پایین، از پایین تا بالا، از آسمان تا زمین، از زمین تا آسمان، خدا قُرق کرده که وحی فقط بیاید در مهبط وحی و آن قلب مطهر حضرت است، این قرآن است. خیال اینکه یک آیه کم شد، یک آیه زیاد شد، این وهم محض است. فرمود کلّ آسمان و زمین را ما قُرق کردیم. رصد گذاشتیم، نه غیر خدا حق دارد از اینها بشنود، نه پیغمبر حق دارد غیر این را بشنود، این دو تا حصر است. حالا سوره به نام سوره «جن» است، حرف دیگری است. این از بزرگ‌ترین، عمیق‌ترین، علمی یعنی عملی‌ترین سوره‌های قرآن کریم است، تابلویی را دارد ترسیم می‌کند که در جهان چه خبر است. از دورترین نقطه

تا مهبط وحی که سرزمین وحی است، اینجا همه قُرُق شده است که در بخش پایانی همین سوره، فرمود قدم به قدم فرشته‌ها مأموریت و مسئولیت دارند که کسی نیاید و کسی نرود و نه احدی حق دارد آنجا بفهمد چه خبر است، نه پیغمبر حق دارد به غیر آن گوش بدهد. دو تا حصر یعنی دو تا حصر است! این می‌شود وحی، این می‌شود صیانت قرآن، این می‌شود عظمت قرآن!

هر کس آنجا برود تیر می‌خورد، پیغمبر را هم ذات اقدس الهی به او فرمود تو باید حواست جمع باشد! فقط و فقط باید گوش بدهی که من چه می‌گویم؛ لذا پیغمبر اُمّی بود و حرف احدی را هم گوش نداد. در حرم امن قلب آن حضرت هیچ چیزی وارد نشد، مگر «کلام الله» و از لبان مطهر آن حضرت هم چیزی خارج نشد، مگر «کلام الله». در صدر و ساقه عمل او هم چیزی ظهور نکرد، مگر «فعل الله و حکم الله»؛ لذا قولش می‌شود حجت، فعلش می‌شود حجت، سیره‌اش می‌شود حجت، سنّت او می‌شود حجت، سریره او می‌شود حجت، آن سیزده معصوم هم همین‌طور شدند. آدم چگونه هست هر چه حرف می‌زند، می‌شود حق؟ این چگونه می‌شود؟ اصلاً باطل در این حرم امن، در این چهار نفر راه ندارد؛ منتها اصلش پیغمبر است آنها به وسیله این هستند. چگونه می‌شود؟

این سوره از بزرگ‌ترین سوره‌های قرآن کریم است. این تابلوی عالم را رسم می‌کند. فرمود من برای اینکه بشر را به مقصد برسانم، اجازه نمی‌دهم که حرف مرا دیگری بشنود و پیغمبر من هم حرف دیگران را بشنود. این‌طور نیست. این صفحه‌ای که می‌خوانیم، کلام جن نیست. آنها هر چه گفتند عصاره حقش را ذات اقدس الهی به عنوان وحی دارد گزارش می‌دهد، اینها «کلام الله» است. وقتی خدا می‌گوید آنها این‌طور گفته‌اند؛ یعنی گفته‌اند. خدا می‌گوید آنها ایمان آورده‌اند؛ یعنی ایمان آورده‌اند. خدا می‌گوید آنها می‌گویند، اگر کسی ظالم باشد، هیزم جهنم است، ما برای جهنم از جنگل هیزم نمی‌آوریم؛ یعنی ظالم اختلاسی خود هیزم جهنم است.

این حرف جن که نیست، او دارد نقل می‌کند اینها این‌طور گفتند، این‌طور گفتند، این‌طور گفتند، این‌طور گفتند! چون حرف تو را شنیدند. این است که شما ده‌ها بار اگر این سوره را بحث کنید، جا دارد. این تابلوی قرآن است. فرمود بگو من مجلس درس داشتم، چون ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾<sup>۱</sup> بود وجود مبارک حضرت معلم کتاب بود، یک؛ معلم حکمت بود، دو؛ مزگی نفوس بود، سه و آن بخش چهارم هم که ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>، که بخش ویژه است، چهار.

در مجلس درس او چند نفر را ذات اقدس الهی فرستاد؛ هم در سوره «احقاف» دارد که ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ﴾<sup>۳</sup> هم در اینجا عده‌ای را فرستاد در مجلس درس آن حضرت. اینها مثل سایر مشرکین، سایر مشرکین در اندیشه یک مشکل داشتند، در انگیزه یک مشکل داشتند؛ یعنی در فهم یعنی فهم! در فهم مشکل داشتند از نظر معرفت‌شناسی؛ در کار یعنی در کار مشکل داشتند. فهمشان، قبول و نکولشان به تصدیق و تکذیب نیاکانشان بسته بود. چیزی را می‌پذیرفتند که بگویند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾<sup>۴</sup> چیزی را نفی می‌کردند که بگویند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۵</sup> همین! آنچه آنها گفته بودند درست است. آنچه آنها نگفته بودند درست است. این دین آمده گفته تکذیب و تصدیق عقل می‌خواهد، وگرنه آنها می‌گفتند ما چیزی را می‌پذیریم که گذشتگان ما گفته بودند، چیزی را که نگفته بودند، نمی‌پذیریم. همین دو اصل، نفی و اثبات، صدق و کذب، سلب و ایجاب ما این است. این جن‌ها می‌گفتند ما هم همین‌طور بودیم. ما فکر نمی‌کردیم که معرفت را از غیر پدران خود باید بگیریم. ما فکر نمی‌کردیم یک

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۳. سوره احقاف، آیه ۲۹.

۴. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۵. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

دلیل عقلی هست که باید برابر آن دلیل عقلی ما سخن بگوییم. ما می‌گفتیم هر کسی درباره خدا حرف زد، درست گفت! نیاکان ما می‌گفتند خدا شریک دارد، ما می‌گفتیم درست است! ﴿اتَّخَذَ صَاحِبَةً﴾ می‌گفتیم درست گفت! «اتَّخَذَ وَلَدًا» درست گفت! «اتَّخَذَ بَنَاتٍ وَبَنِينَ» درست گفت! ما اصلاً فکر نمی‌کردیم کسی درباره خدا دروغ بگوید، چون معیار صدق و کذب ما، قبول و نکول ما حرف پدران ما بودند. ما فکر نمی‌کردیم که ﴿سَفَّيْهَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾. ما فکر نمی‌کردیم درباره خدا کسی دروغ بگوید. معیار فکر ما همین بود. ما برهان که نداشتیم. این دین آمده به ما گفته عقل از درون و وحی از بیرون معیار برهان است. ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ﴾<sup>۶</sup> را بگذارید کنار، ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا﴾<sup>۷</sup> را بگذارید کنار. ببینید حق چیست! ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾<sup>۸</sup>، برابر حق داوری کنید.

اینها را این جن‌ها گزارش دادند، گفتند نه تنها ما، انسان‌ها هم همین‌طور بودند، ما فکر می‌کردیم که حرف‌های درباره خدا را باید از پدران خود بشنویم! ما فکر نمی‌کردیم پیغمبری می‌آید درباره خدا حرف می‌زند: ﴿أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا﴾؛ چه اینکه این انسان‌ها چنین بودند.

این می‌شود فصاحت و بلاغت که خدا سخنگوی جن است. این معلوم می‌شود که صد درصد دارد درست می‌گوید، چون اگر که دروغ باشد که خدا نقل نمی‌کند. این صد درصد درست تابلویی را رسم کرد. این جن‌ها گفتند منشأ معرفتی ما گذشتگان ما بودند، ما در نفی معیاری داشتیم، در اثبات معیاری داشتیم، قبول ما و نکول ما یک معیار خاص داشت. نه تنها ما، انسان‌ها هم همین‌طور بودند. رابطه ما با انسان‌ها هم یک رابطه سودآوری نبود؛ هم ما ضرر می‌کردیم هم آنها. آنها از ما بی‌راهه می‌خواستند، ما هم آنها را به بی‌راهه می‌بردیم، نه ما سودی می‌بردیم، نه آنها که

۶. سوره زخرف، آیه ۲۲ و ۲۳.

۷. سوره مومنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶؛ سوره ص، آیه ۷.

۸. سوره بقره، آیه ۱۴۷؛ سوره آل عمران، آیه ۶۰؛ سوره نساء، آیه ۱۷۰.

﴿فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾. این رابطه ما و انسان ها بود. ما یک فکر مشترکی داشتیم با انسان ها که می گفتیم: ﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا﴾. کمک هایی هم از ما می خواستند ما کمک می کردیم نه ما بهره می بردیم نه آنها سود می بردند، برای اینکه ﴿فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾.

خدا را شناختیم، این خدا با عظمت است، واحد است، احد است، صمد است، علیم است، حکیم است، حی است، «لم یزل» است، اینها را شناختیم. اینها درباره خداست، ﴿تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا﴾. سُبُّوح است، منزّه از جسم است، منزّه از ماده است، منزّه از همسر است، منزّه از پسر است، منزّه از دختر است: ﴿عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ﴾ باطل است، ﴿الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾<sup>۹</sup> باطل است، ملائکه «بنات الله» باشد، باطل است. اینها همه را فهمیدیم. این خدایی که ﴿مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾، این خدایی که ملائکه بنات او نیستند، این خدایی که عزیر پسر او نیست، این خدایی که مسیح پسر او نیست، این خدا خدایی است که ما دو تا کار را کردیم، دیدیم نمی شود؛ هر چه خواستیم در قلمرو قدرت او وارد بشویم، دیدیم نشد، برای اینکه خواستیم برویم بالا، چیزهایی بشنویم، تیر است. خواستیم از تیررس او نجات پیدا کنیم، دیدیم نمی شود. بخوایم در راه او قدرت پیدا کنیم که جلوی اراده او را بگیریم، دیدیم نمی شود. بخوایم از تیررس او در بیایم، دیدیم نمی شود. این بخش پایانی این قسمت این است: ﴿وَإِنَّا ظَنُّنَا أَنَّ لَنْ تُعْجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ﴾، یک یعنی یک! ﴿وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا﴾، دو یعنی دو! یعنی بخوایم در قلمرو قدرت او وارد شویم، کاری نکنیم، دیدیم نمی شود. از تیررس بیرون بیایم، فرار کنیم، دیدیم نمی شود. این خداست! چرا نمی شود؟ - البته این در بحث های بعدی در آیات دیگر بود - فرمود چرا نمی شود انسان وارد قلمرو قدرت خدا بشود در کار خدا دخالت بکند؟ یک؛ چرا نمی تواند از تیررس خدا جدا شود؟ دو؛ برای اینکه خدای سبحان که فرمود: ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱۰</sup> صدر و ساقه

۹. سوره توبه، آیه ۳۰.

۱۰. سوره فتح، آیه ۴.

عالم سربازان الهی هستند، معنایش این نیست که اگر خدا خواست کسی را بگیرد از جای دیگر سربازکشی می‌کند! خود این زید با تمام هستی او سرباز خداست. فرض ندارد کسی با خدا بجنگد، چرا؟ چون اصل اول این است که آنچه در عالم است، سرباز خداست: ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾<sup>۱</sup>، یک؛ ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، دو؛ این با جمع «الف و لام»؛ یعنی هر چه در عالم هست، سرباز خداست. خود زید، فکر او، زبان او، دهن او، قلم او، دست او، پای او، سرباز خداست. این فرض ندارد که در برابر خدا بخواهد مقاومت کند. چون خدا با دهن او، با زبان او، هم او را می‌گیرد، یک حرف می‌زند که رسوا می‌شود. یک وقت است که ما بگوییم ما ضعیف هستیم، خدا قوی است، انسان می‌تواند یک بی‌ادبی بکند، چرا؟ برای اینکه خودش را از قلمرو سربازان خدا بیرون خیال کرده، خدا سربازان فراوانی دارد، این می‌گوید من ضعیف هستم، آنها قوی هستند، یک چهار تا فحش هم می‌گویند؛ اما فرمود این طور نیست! خودت سرباز خدا هستی. این بیان نورانی حضرت امیر مفسر همین بخش است فرمود: «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ»<sup>۲</sup>؛ سربازان خدا بیرون از تو نیستند، تمام هستی تو سرباز اوست. جایی می‌روی، رسوا می‌شوی! چیزی را امضا می‌کنی، رسوا می‌شوی! غذایی را می‌گیری، رسوا می‌شوی! پولی را می‌گیری، رسوا می‌شوی! کاری، نگاهی می‌کنی، رسوا می‌شوی! این طور می‌گیرد. این طور نیست که اگر ذات اقدس الهی خواست کسی را بگیرد، از جای دیگر سربازکشی بکند. گفت ما هر چه فکر کردیم که بخواهیم در قلمرو قدرت خدا راه پیدا کنیم، ممکن نشد. خواستیم از قلمرو قدرت و تیررس او بیرونی بیاییم، دیدیم نشد! این توحید محض را خدا از این جن‌ها نقل می‌کند. اینکه ﴿لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِئْسٌ﴾<sup>۳</sup>، همین جن‌ها هستند که وارد بهشت می‌شوند. این دو تا حرف خیلی غنی و قوی است. ﴿أَنْ لَّنْ نُعْجِزَ

۱. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۹.

۳. سوره الرحمن، آیات ۵۶ و ۷۴.

نُعْجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ ﴿١﴾، یک؛ یعنی هیچ ممکن نبود که ما بتوانیم جلوی کار خدا را بگیریم، چون ما آسمان رفتیم، زمین آمدیم، اینجا مکه است، ما رفتیم آسمان‌ها، دیدیم آنجا راه نمی‌دهند. اینجا آمدیم، حرف توحید داریم می‌شنویم: ﴿وَإِنَّا ظَنُّنَا أَنَّ لَنَ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ﴾، یک قضیه کلیه؛ دوم: ﴿وَلَنَ نُعْجِزَهُ هَرَبًا﴾، بخواهیم وارد قلمرو او بشویم، راه بسته است. بخواهیم از تیررس او نجات پیدا کنیم، فرار ممکن نیست، می‌شویم عبد محض، چرا؟ برای اینکه خود ما سرباز او هستیم، اگر خود ما سرباز او هستیم، خواست ما را بگیرد که از جای دیگر لشکرکشی نمی‌کند. این بیان نورانی قرآن ناطق، وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ ... وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»<sup>۱</sup> خلوت‌های شما جلوت اوست، زبان شما سرباز اوست، دست شما سرباز اوست. فرض ندارد که بتواند در برابر قدرت ذات اقدس الهی کاری انجام بدهد که بعد بگوید گذشت! چه چیزی گذشت؟! این حرف جن‌های موحد است. اینکه فرمود: ﴿لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ إِنْسٌ﴾، معلوم می‌شود که جن‌های موحد در بهشت هستند، حوری دارند. این حوری که به زید دادند نه قبلاً با جنی بود نه قبلاً با انسی. همه حوری‌هایی که به همسرانشان در بهشت می‌دهند، عذرا هستند. ﴿لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ إِنْسٌ﴾، همین‌طور هستند.

﴿وَإِنَّا ظَنُّنَا أَنَّ لَنَ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنَ نُعْجِزَهُ هَرَبًا﴾، این دو تا قضیه سالبه کلیه است که صدر و ساقه‌اش توحید است. ما هم همین‌طور باید باشیم. ﴿وَإِنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ﴾، ما خیلی گوش دادیم این حرف‌ها را، دیدیم برهانی است. اولش این است که او ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾، ما این را باور کردیم، اینجا هم ﴿لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ﴾، چرا ﴿آمَنَّا بِهِ﴾؟ برای اینکه او عدل محض است. هیچ چیزی کم نمی‌گذارد، نه کم و نه زیاد! «بخس»، یعنی نقص، در کار او نه عیب است، نه نقص است و نه ظلم. هر چه هست فضل است - قبلاً هم فرق بین عیب و نقص

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۹.



گذشت در خیارات مکاسب و اینها باید بین خیار عیب و نقص فرق می گذاشتیم - نقص این است که این مشکلی ندارد یک فرش سالم کامل دوازده متری است؛ منتها برای اتاق بیست متری این فرش ناقص است. این پوسیده نیست، فرشی است سالم سالم، اما بنا شد که این اتاق بیست متری را پُر کند نه دوازده متری را. این فرش ناقص است نه معیب. اینجا جای خیار عیب نیست. عیب آن است که این فرش پوسیده است، سوخته است. این می شود عیب، آن می شود نقص. کار خدا نه نقص دارد نه عیب دارد؛ نه بخش دارد و نه بالاتر از آن ظلم دارد: ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾<sup>۱</sup>؛ منتها عدل محض است، بیش از آن است و یک جای قرآن است که فرمود جزاء وفاق است، آن هم مربوط به ظلم و ستم و معصیت است: ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾<sup>۲</sup>، این ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾ مستحضر هستید که گاهی تحدید دو جانبه است؛ مثل «حد دماء ثلاث» که کمتر از سه روز نباشد، بیشتر از ده روز نباشد، دو طرفش بسته است. یک وقت تحدید به لحاظ یک طرف است؛ مثل شکسته شدن نماز که می گویند کمتر از هشت فرسخ نباشد. نه اگر بیشتر از هشت فرسخ شد، عیب داشته باشد، این تحدید به لحاظ اقل است نه لحاظ اکثر. در کُر بودن هم این چنین هست که از این سه وجب و اندی کمتر نباشد، بیشتر شد که شد، پس تحدید گاهی دو طرفه است، گاهی یک طرفه است. اینکه فرمود: ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾، تحدید یک طرفه است؛ یعنی بیش از آن مقدار خدا به کسی کیفر نمی دهد، اما کمتر ممکن است، عفو ممکن است، تخفیف ممکن است. این یک جای قرآن است، آن هم مخصوص کیفر ظالمان و کیفر تبهکاران است: ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾. این ﴿وَفَاقًا﴾؛ یعنی بیش از آن حد کسی کیفر نمی بیند. نه کمتر نیست که حتماً باید موافق معصیت باشد! نه کمتر از معصیت هم ممکن است.

۱. سوره کهف، آیه ۴۹.

۲. سوره نبا، آیه ۲۶.

اما درباره پاداشی که ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾<sup>۱</sup> و مانند آن است. فرمود او نه بخش دارد؛ یعنی نقص کم، نه ظلم دارد. چنین خدایی کارش عدل محض می‌شود، پس ما از نظر قدرت در برابر خدا آن دو تا قضیه سالبه عقیده ماست. گرایش ما برای اینکه او عدل محض است. این را خدای سبحان به عنوان سخنگوی اینها دارد گزارش می‌دهد: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾، اینها گفتند، گفتند، گفتند، گفتند، گفتند ظالمین هیزم جهنم هستند. این سخنگوی خداست. حالا ما که خدا نکند که برویم ببینیم و با خبر شویم که سوخت و سوز جهنم چه خبر است! اما به هر حال ما نشنیدیم جایی که از جنگل هیزم بیاورند! همین اختلاسی است که هیزم جهنم است، همین ظالم است که هیزم جهنم است، همین بهم زنده نظام است که هیزم جهنم است. دفعته می‌بیند که گر گرفته است این ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴾<sup>۲</sup> این می‌شود آتش نسوز. این دارد گر می‌گیرد، به کجا می‌تواند فرار کند؟ هیچ راهی برای فرار نیست، پس اگر این کلام، کلام جن است، سخنگو خداست. خدا می‌گوید اینها عصاره مجلس درس پیغمبرشان این است که فهمیدند که خود انسان ظالم گر می‌گیرد. ما یک قسط داریم که معادل عدل است، قسط یعنی کسی که سهم دیگری را می‌دهد. یک قسط داریم؛ یعنی کسی که سهم دیگری را می‌خورد. قاسطین و مارقین و ناکثین این است. این خدا می‌گوید اینها از مجلس درس پیغمبر استفاده کردند که جهنم حق است، هیزم جهنم همین ظالمین هستند.

پرسش: ...

پاسخ: البته، چون ﴿لَا مُلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۳</sup>، آنها مکلف هستند. همان طوری که بهشت دو گروه دارد: حالا یک عده بیشتر، یک عده کمتر، فرمود: ﴿لَا مُلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾، آنها هم کافر دارند،

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲. سوره هز، آیه ۶.

۳. سوره هود، آیه ۱۱۱؛ سوره سجده، آیه ۱۳.

آنها هم جهنم دارند، مکلف هستند؛ ای کاش این را انسان در نماز جماعت می‌خواند، مکرّر می‌خواند! اینها «عَلَم بالغلبه» است. اینکه نام‌گذاری زبان پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) نبود. این شریف رضی از ما<sup>۱</sup> و آن دیگران هم از آنها،<sup>۲</sup> همه اینها می‌گویند «السورة التي يذكر فيها الجن»، سوره که به نام سوره «جن» نیست. این طور که ما آسمان رفتیم، زمین آمدیم، آسمان آن طور خبر، زمین این طور خبر، این را خدا از اینها نقل می‌کند. خدا به عنوان سخنگو، فرمود یک عده آمدند مجلس درس تو، اینها را شنیدند، اینها را فهمیدند، اینها را گفتند، این طور گفتند، بعد فرمود: ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، از این به بعد حرف خود خداست.

پرسش: ...

پاسخ: در همین روایات آمده که این «جَدَّ» یعنی علوّ و عظمت و جلال و شکوه. اگر یک روایت مخالف خود قرآن باشد که حجت نیست. خود خدا می‌گوید اینها گفتند که جلال و عظمت خدا بلند است. خود خدا سخنگو است. پرسش: در هیچ یک از ادعیه ما درباره خداوند اینها نیامده.

پاسخ: خیلی از چیزهاست که ما در قرآن داریم، در دعاها نیامده است. خیلی از چیزهاست که در دعاها هست، کلیاتش در قرآن آمده است و خود قرآن اصلاً دو یعنی دو! دو طایفه از نصوص ما داریم که هر چه از ما رسیده است، باید به قرآن عرضه کنید. یکی نصوص علاجیه است که در کتاب‌های اصول مطرح است که اگر دو تا روایت داشتیم، معارض هم بودند، عرضه بر قرآن کریم کنید: <sup>۳</sup> «مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ»، <sup>۴</sup> «فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ» <sup>۵</sup> حرف ما

۱. تلخیص البیان فی مجازات القرآن، ص ۳۴۹.

۲. تفسیر التستری، ص ۱۷۹؛ «السورة التي يذكر فيها الجن».

۳. حاشیة السلطان، ص ۳۰۱.

۴. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۲ و ۳۰۳؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۹.

۵. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۱؛ «... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا حَدَّثْتُمْ عَنِّي بِالْحَدِيثِ فَالْحَلُونِي أَهْنَاءُ وَ أَسْهَلُهُ وَ أَرْشَدُهُ فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ إِنْ لَمْ يُوَافِقْ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»؛ ر. ك: التبيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۵؛ «إِذَا جَاءَكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ فَأَعْرَضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَاقْبَلُوهُ وَ مَا خَالَفَهُ فَاضْرِبُوا بِهِ عَرْضَ الْحَائِطِ».

نیست. یک طایفه دیگر این است که روایت ولو معارض ندارد، هم از وجود مبارک پیغمبر، هم از اهل بیت (علیهم الصلاة و علیهم السلام) رسیده است که هر چه از ما رسیده است، بر قرآن عرضه کنید، چرا؟ برای اینکه به نام ما دروغ زیاد جعل می‌کنند؛ «ستکثر علیّ القالة»<sup>۱</sup> خدا مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) را غریق رحمت کند که این حرف چند بار از ایشان نقل شد!<sup>۲</sup> ایشان می‌فرماید همین بیانی که از وجود مبارک پیغمبر (علیه الصلاة و علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «ستکثر علیّ القالة»؛ «قالة» یعنی گویندگان. خیلی‌ها فرمود از ما دروغ نقل می‌کنند، می‌فرماید این حدیث یا صادر شد یا صادر نشد، اگر این حدیث صادر شد، معلوم می‌شود که به نام پیغمبر دروغ زیاد جعل می‌کنند. اگر حدیث صادر نشد، همین را به نام پیغمبر جعل کردند. همه یعنی همه! تمام روایت را ما باید بر قرآن کریم عرضه کنیم، چون خودشان فرمودند به نام ما دروغ زیاد جعل می‌کنند.

خدا مرحوم علامه عسکری را غریق رحمت کند! او که ۱۵۰ تا راوی جعلی کشف کرد. ۱۵۰ راوی یعنی راوی! نه ۱۵۰ روایت. ۱۵۰ آدم و گزارشگر دروغی جعل کرد که چنین خبرنگاری اصلاً در عالم نبود. این مقداری که ایشان کشف کرده است. «خمسون و مائة صحابی مختلف» ۱۵۰ راوی جعل کردند، نه روایت. از هر کدام هم چندین روایت جعل کردند. بنابراین اینکه می‌بینید ما بیست درصد هستیم، آنها هشتاد درصد هستند، برای همین است. دست ما خالی است.

پرسش: ...

پاسخ: این مضمون هست، عظمت او، جلال او شکوه او. کلمه «جَدّ» حالا ممکن است به کار برده نشده باشد، اینکه این دعاها توفیقی نیست. اینها که توفیقی نیستند؛ نظیر نماز نیست.

۱. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵؛ «و هذا الخبر على تقدير صدقه و كذبه يدل على وقوع الكذب عليه صلى الله عليه و آله و سلم».

پاسخ: بسیار خب! ولی حرف طرزی است که خدای سبحان به عنوان سخنگو امضا کرده است؛ یعنی آنها این حرف را گفته‌اند، این حرف هم درست است. «جَدَّ»؛ یعنی عظمت. «جَدَّ»؛ یعنی علو و این علو، چون خیلی عالی است از آن به تعالی یاد کردند - که قبلاً بحث آن گذشت «تعالی علو ربنا».

این خدا دارای جهنمی است که جهنم او هیزمی دارد و هیزم این جهنم همین قاسطین هستند، همین مارقین هستند. گفتند یک خبر جدیدی حتماً در عالم هست. ما قبلاً می‌رفتیم در آسمان‌ها وحی می‌شنیدیم و مثلاً دخالت می‌کردیم؛ اما حالا تمام راه‌ها بسته است: ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً﴾، ما بخواهیم نفوذ پیدا کنیم نمی‌توانیم، از تیر آن حضرت نجات پیدا کنیم، آن هم مقدور ما نیست. معلوم می‌شود خبری در عالم هست. بعد آمدند، بررسی کردند به این مطالب رسیدند.

در این قسمت فرمود آنها این را گفتند تا رسیدند به اینکه خدا عدل محض است، ما هراسی نداریم: ﴿فَلَا يَخَافُ بَحْثاً وَلَا رَهَقاً \* وَأَنَا﴾، ما اختلافات فراوانی با هم داریم. خط فکری ما متعدد است، یک؛ چند طریقه و چند خط فکری داریم، دو؛ اینها قَدَد هستند، وقتی چیزی را می‌خواهند قطع کنند، قطعه قطعه کنند یا از عرض قطع می‌کنند یا از طول. اگر از طول قطع کردند، این می‌شود قَد. «قَد»؛ یعنی یک قطعه از این شیء، قَد این چوب قَد این آهن، یعنی یک برش طولی و نه عرضی؛ اما اگر عرضی باشد این را قَد نمی‌گویند. «طرائق»؛ یعنی چندین راه است، «قَدَد» که جمع «قَدَدَه» است؛ یعنی قطعه قطعه؛ یعنی ما اختلاف فکری زیاد داشتیم، چندین گروه بودیم، چندین نحله بودیم. اختلاف داشتیم، اختلاف ما هم از هم جدا بود، بعضی از ما مسلمان بودند، بعضی از ما قاسط بودند. مسلمان‌ها حکمشان نجات پیدا می‌کنند: ﴿مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ﴾، این ﴿دُونَ ذَلِكَ﴾ دو قسم است: بعضی‌ها صالح کامل

بودند، بعضی‌ها صلاحیتشان نسبی بود، بعضی‌ها هم گرفتار طلاح بودند، فساد بودند، پس یک عده ﴿مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ﴾، این ﴿دُونَ ذَلِكَ﴾؛ یعنی یک صالح نه کمتر، یا نه مقابل صالح که هر دو هستند؛ اما این تقسیم دو ضلعی که ﴿أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ﴾، معلوم می‌شود که اینها ظالم را در برابر مسلمان قرار دادند. اگر این شخص اسلام می‌داشت، اسلامش اسلام واقعی بود که به کسی ظلم نمی‌کرد. بعد این حرف را زدند. معلوم می‌شود مسئله معاد را کاملاً فهمیدند، اینها در مجلس درس پیغمبر بود، اینها را که از جای دیگر نفهمیدند: ﴿وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾، چون در قرآن دارد که ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ﴾<sup>۱</sup> این در آیات هست.

ما یک حطب داریم، یک وقود داریم، چیزی که در این حطب وقود گرفته مشتعل می‌شود. در این کوره‌های بلند ذوب آهن می‌بینید که اول یک سلسله مواد سوخت و سوز می‌آورند، حالا یا ذغال سنگ است یا گازوئیل است یا نفت است، اینها می‌آورند. بعد وقود را «وقود»؛ یعنی «ما تُوقَدُ به النار» یا آتشزنه یا آتشگیره آن را می‌آورند، وقتی که وارد این ذغال سنگ کردند یا این نفت کردند، این کوره گُر می‌گیرد. وقود «ما تُوقَدُ به النار»، وقود غیر از هیزم است.

پس ما یک هیزم داریم که مواد سوخت و سوز اولیه است؛ مثل ذغال سنگ. یک وقود داریم که «ما تُوقَدُ به النار» این «ما تُوقَدُ به النار»، وقتی به این ذغال سنگ یا به این هیزم رسید، این گُر می‌گیرد، وقتی گُر گرفت دیگر مثل آهن را آب بکنند، می‌ریزند در این کوره. جهنم هم همین‌طور است، یک سلسله امور هیزم هستند، یک سلسله امور وقود هستند، وقتی کاملاً جهنم مشتعل شد، آن وقت ﴿فَالْقَوُّهُ فِي الْجَحِيمِ﴾<sup>۲</sup>.

۱. سوره تحریم، آیه ۶.

۲. سوره صافات، آیه ۹۷.

در قرآن کریم فرمود: ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾، درباره «حجاره» گفتند آن سنگ‌هایی که اینها تراشیدند و بت‌هایی که می‌پرستیدند، اینها هست؛ حالا ممکن است سنگ‌های دیگری هم باشد. «وقود» را گفت: ﴿كَذَّابٍ آلَ فِرْعَوْنَ﴾،<sup>۱</sup> آل فرعون همان‌طوری که در دنیا جزء ائمه کفر بودند، عده‌ای را سوزاندند، در قیامت هم ﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ﴾؛<sup>۲</sup> اینها هم می‌شوند جزء «وقود النار». وقتی فرعون وارد جهنم شد، این‌ها گُر می‌گیرد. وقتی گُر گرفت، بقیه را هم در جهنم می‌اندازند. گفت حطب جهنم ظالمون هستند؛ ولی ما که مسلمان هستیم، محفوظ هستیم. در بین ما چند خط فکری است، فاصله هم هست، طرائق است، یک؛ قطعه قطعه شده، جدا شده است، دو؛ اما این نورانیت اسلام هم ما را به وحدت دعوت کرد هم ما را به توحید.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱.

۲. سوره هود، آیه ۹۸.